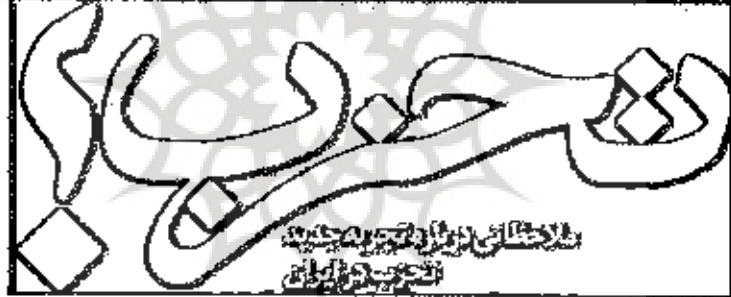
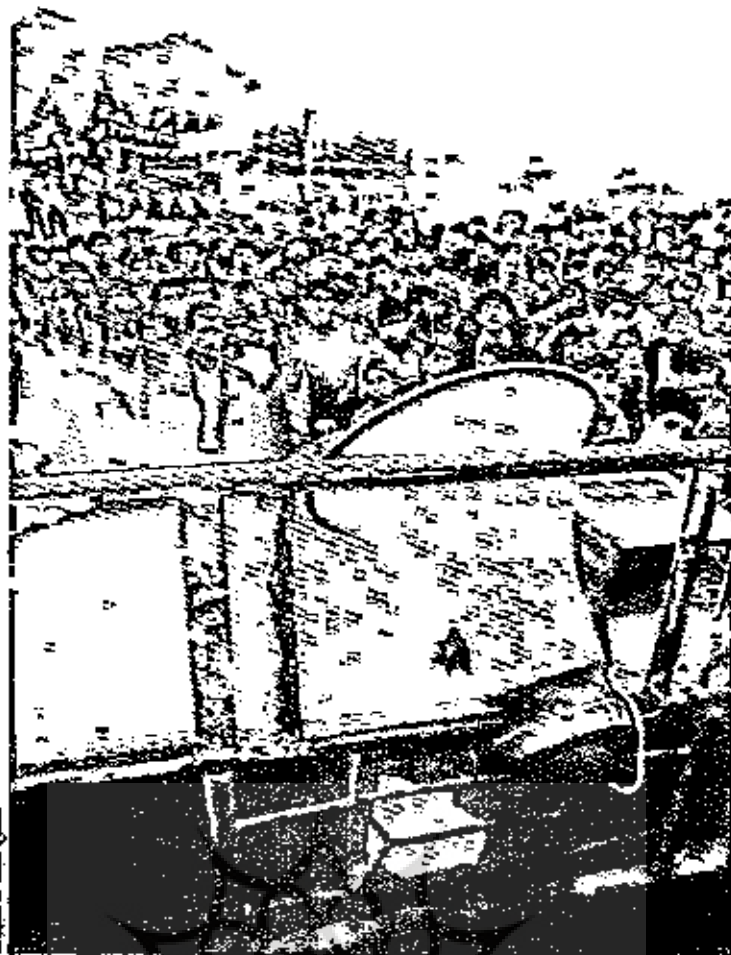


این مقاله از موضع اندیشه محافظه کاری و بصیرت‌های آن به تجربه جدید حزب مطرح می‌کند که ایده حزب یا اندیشه استقرار نظام حزبی در ایران، آزمون پرهزینه یک نظریه عام و انتزاعی است؛ نظریه‌ای که نیروی پویای سیاسی آن نه از ناحیه حساسگری‌های عقل سلیم و درک بی‌واسطه شرایط بومی و تاریخی، بلکه به مدد شور و ایمان ایدئولوژیک و شیفتگی به نظریات کلان سیاسی حادث آمده و از این رو پروژه‌های هرزبرنده نیروها و تحقیرگر عقل سلیم است. سیاست‌گرایی ایدئولوژیک در ایران، همچنان بسیار قوی است و شاید در این حال فرد نخواهد نداند تو کویل، کجایی که شر و شور فرزندان ایرانی انقلاب فرانسه را ببینی؟!

حزب، چیزی نزدیک به صد چیز گفتمان دموکراتیک اینک گویا سراسر سیاست ایران را دربر گرفته است و پذیرش آن از سوی عناصری در داخل نظام، بدان حتی رونق فزون‌تری داده است اما گفتمان دموکراتیک در نگاه دوم، عنوان چندان رسایی به نظر نمی‌رسد زیرا آنچه که در واقع فرد با آن روبه‌روست، ادبیات ملتهب حزب و مفاهیم مشتق از آن است؛ مفاهیمی چون نظام حزبی، سزکوب احزاب، مبارزات حزبی، مشارکت احزاب، تحریک گانه چنان موشع توصیف می‌شود که گویی همان دموکراسی است.

بسیاری از شخصیت‌های سیاسی اگرچه دارند که تجربه مشارکت‌های سیاسی از ابتدای انقلاب تا این زمان را مشارکت واقعی بنامند. آنها غلبه می‌ورزند که انتخابات ۲۰ سال گذشته بهتر بود در قالب نظام حزبی انجام می‌پذیرفت. اقبال به حزب در سیاست امروز ایران ظاهر خودی و غیر خودی ندارد و از همه طرف‌ها برای خود سرپاژانی وفادار گرفته است. بی‌دلیل نیست که اینک ما شاهد رونق ادبیات حزبی (ادبیات پیرامون حزب) هستیم. در این ادبیات حزب و تحزب همزمان چون یک راه حل و یک آرمان تصور می‌شود. در ایران جدید، در تفکرات برای حل مسائل اساسی که شور، گله حزب راه حلی همسنگ تمام راه‌حل‌ها به نظر می‌رسد. به حزب ایمان ورزیده می‌شود نه توسل، حزب مولود تغییر بزرگ و همزمان عامل تغییر بزرگ است. همه عامل بزرگ، هم بیستر (سوز) بزرگ و هم نتیجه بزرگ. در این ادبیات، یک امر بزرگ مثل تغییر سگانه تاریخی ما ایرانیان، شرط تحقق امر بزرگ، دیگری مثل گسترش ارزش‌های دموکراتیک در جامعه ایرانی است و متقابلاً دومی شرط تحقق اولی. ادبیات کنونی حزب در کشور ما هم رفتار، هم برنامه، هم فرهنگ و تربیست هم روحیه و شخصیت و بسیاری چیزهای دیگر را علاوه بر سیاست و دولت دربر می‌گیرد. حزب نزدیک به همه چیز است. حزب، عرصه نوسان و پندهای میان مفاهیم بزرگ است؛ بازی‌ای گاه میان مفاهیم بسیار دور از هم. به همین دلیل باورمندان به حزب تقریباً همه خواسته‌ها و مطلوبات را از حزب نتیجه می‌گیرند و همه نداشت‌ها را نیز به آن ارجاع می‌دهند. حزب عرصه مصادره به مطلوب است. حزب (باور به نظام حزبی در کشور)، اثباتی ماهیتاً انحصاری از رزوها و رنج‌های سیاست ایران معاصر است. ادبیات حزب در ایران در حالی به شدت ملتهب است که به شدت خالی از بحث‌های اجرایی و انضمامی است. طراوت نظری و طراوت عملی چندان



آنجا بستری برای تفاهم و دیالوگ و در اینجا عاملی برای اختلاف و مونولوگ. همه اینها ریشه در یک ایمان فلسفی جدید در حوزه‌های سیاست کشور ما دارد؛ ایمانی که متأسفانه جایگه عقل سلیم را تصاحب کرده است. آن ایمان، لیبرالیسم فلسفی است؛ یک فردیت ذره‌گرایانه (انتمیستی)، پیش‌سیاسی، سنت‌ستیز، دولت‌گریز که تن‌پرورانه در خرقة عقلانیت روشنگری فرانسوی غنوده است. ایمان فلسفی جدید باعث می‌شود که به جای شرایط سیاسی ایران، تصویری از سیاست ایرانی مبتنی عمل و دایری قرار گیرد. این گونه تصور می‌شود که در ایران سنت دولت‌مستبدی وجود دارد که باید قدرت آن محدود شود تا آزادی از چنگال آن به در آید.

طفولیت اندیشه دولت

در این لیبرالیسم خام‌دستانه، دولت سوزه متغیر کسب آزادی است. این مفروض سخت متعصب و ایدئولوژیک در حالی در ذهن بسیاری از سیاست‌ور و حزبیون کشور خانه کرده است که تصور مفیدتر، توجه به دولتیان است. تا دولت بسیاری از تحمیل‌کردگان رشته سیاست در کشور، هنوز نمی‌دانند که دولت، نهادی به چنگ نیامدنی است و تصور کامل آن ممکن نیست. حتی هم اکنون نیز در آثار تحقیقی پیرامون دولت، دولت واقعی سهل و مستعد نمایانده می‌شود؛ یعنی نهادی که چندان ملموس و تألمیسی نیست و نهادها و رهبران چندان آن را نمایش نمی‌دهند. اما کافی است فرد بخواهد بدون گذرنامه از کشور یا حتی از چراغ قرمز عبور کند تا وجودش را به یادگی حس کند. دولت سخت تعریف می‌شود اما راحت لمس می‌شود. دولت تجسم روابط کهنی میان افراد یک جماعت خاص است و از روابط ناشی می‌شود. از این رو، وجودی بی‌نفسه نیست؛ تجسم اجتماع کهن و آزادی‌های تجربه‌ی منسوخ در آن است. دولتیان فقط آن «حقیقت بومی» را نمایندگی می‌کنند. نماینده یک فرد، خود آن فرد نیست.

اصولاً حزب (ایمان به اینکه تمام سیاست کشور باید از طریق تعاملات حزبی مشخص شود) در ایران مستلزم توجه زیاد به حاکمیت و نه حکومت بوده است. نگرش حزبی در ایران همواره تحت تأثیر ترجیحات ایدئولوژیک بیشتر متوجه نهاد دولت بوده است تا دولتیان و این یعنی آنکه نگرشی ایدئولوژیک در خصوص عمل حزبی، که در دوره‌های سوسیالیستی بوده پس از سال‌های ۱۳۳۰ تا اوایل دهه ۴۰ ناسوسیالیستی شد و اینک لیبرالی-پر یک تگرش غیبت‌گرایانه به عمل حزبی همواره می‌چربیده است.

به نحوی طنزآمیز، در حالی که دولت در جوامع کنونی دموکرات فاضل آزادی‌ها و اداره‌کننده مشارکت سیاسی است، محصول آزادی و مشارکت فرض می‌شود. باز هم به نحوی به‌سوار چالپ حزب ایرانی برای قدرت یافتن، از دولت کمک می‌خواهد تا سپس بتواند علیه دولت و قدرت آن عمل کند؛ کلیشه ضرورت سازماندهی احزاب توسط دولت را بارها شنیده‌ایم. در حالی که لازم است وجود دولت و قدرت آن مفروض واقع شود. در ایران احزاب می‌کوشند دست‌کم به لحاظ نظری، اساس قدرت آن را به پرسش کشند.

سوهنظن لیبرالی به نهاد دولت در این زمان، به همان اندازه غلو سوسیالیستی در باره وظایف دولت در دوره‌های گذشته قوی است. هر دو گرایش، مغرب‌هرزبرنده و نلسازگار با واقعیت امور است. اگر احزاب در ایران جدید از یک روح کلاسیک لیبرالی بی‌خوردارانه

یعنی کارکردی بسیار حساس را از یک «نظریه» صرف جستن، چرا نظریه؟ زیرا نظریه حزب در سیاست کشور ما با تقدم بر استازاماتی همچون فرهنگ مشارکت، نهادهای آزاد، رفتارها و تفکر دموکراتیک مطرح شده است. به ما بر خلاف تصور، معلوم نیست که فرضاً وقتی همه اینها را در ایران به وجود آمدند و نهادینه شدند، آن گاه حزب خود به دنبال آنها پدید آید. پیوند دموکراسی و تحزب، اما لا پیوندی ذاتی نیست بلکه پیوندی تاریخی است. آنچه که ذاتی است، پیوند دموکراسی و تشکل است. هر حزبی، تشکل است اما تشکل همواره حزب نیست و می‌تواند باشد. ماژر شکل و محتوای تشکل آینده سیاست ایران که با روندهای تدریجی، جزئی و تجربی می‌تواند شکل بگیرد، آن قدر اطلاع‌نکاریم که بخواهیم نام آن را تحزب (در معنای کنونی آن) بگذاریم.

اما در حال حاضر، حزب در ایران بهترین مثال برای بیان فاصله بین یک نظریه جهانی و علم و یک غیبت محدود و بومی است. حزب در جوامع آمریکای شمالی و اروپای غربی، امری تجربه‌شده و پررنگ است. نه است اما در ایران و قما حالت عکس دارد. حزب (نظام بهادینه حزبی) در آنجا بیشتر یک واقعیت است. در ایران بیشتر یک نظریه است. در آنجا موجود و در اینجا موعود. در آنجا ابزار و در اینجا هدف. در آنجا نظامی که ساختار و ولی معقول و در اینجا بی‌نظمی‌ای آکنده از شوق و احساس، در اینکه تحزب ضامن عدم فساد دولت باشد.

و نمایش می‌دهد و فقط انعکاسی از شوق ایدئولوژیک در سیاست است. برای نظاره این شوق عاطفی در سیاست، آیا تکرار نکنیم که جای تو کویل و برک خالی است؟

لیبرالیسم خام‌دستانه بحث حزب در ایران تماماً و در بنیاد بحث ایدئولوژیک است. یعنی انفعال فکر امروز ایران از ارزش‌های عمیق لیبرالی را نمایش می‌دهد. اوج این انفعال را می‌توان در هم‌عندی و همراهی دفاع از نظریه حزب با هجوم به ایده دولت مستبد دید. مفروض اساسی منسوخ در توریک لیبرالی امروز سیاست ایران آن است که فیلسوف فرد باور نگران آزادی‌ها در یک سواچ، تاده و پادشاه مستبد دشمن آزادی‌ها در سوی دیگر، این تقابل، از بنیادهای اساسی تفکر لیبرال است. عتد اما پل ریکور در مقابل فشار می‌دهند هر گونه تحلیلی که با رودررو قرار دادن «فیلسوف» و «مستبد» آغاز به اندیشیدن کند، خود را در خطر زندگی شدن در نوعی اخلاق‌گرایی قرار می‌دهد که حاصلی جز تبه‌پلیرم ندارد. در فکر سیاست کنونی ما حزب جای فیلسوف لیبرال را گرفته و می‌خواهد کنترل کننده اصلی فساد قدرت سیاسی باشد و از آن سو دولتی که سخت گرفتار وظایف توسعه‌گرایانه خود است، جای حاکم مستبد را گرفته است. دولتی که گویی کار کرد و تعریفی جز این ندارد که ذاتاً دشمن آزادی باشد.



علاوه بر ناتوانی آنها از نیل به درک پخته‌ای از نهاد دولت (نهاد نهادها) که به آن اشاره شده به دلیل تاکیدهات زیاد آنها بر فردیت‌پسنداری فرتزلی (چه سزی متمایز از واقعیت تاریخی و بومی فرد) نیز هست. همچنین می‌توان به عنوان یک دلیل دیگر، نگاه تقلیل‌گرایانه اهل حزب در ایران به تاریخ ملی را مورد اشاره قرار داد. بسیاری از تحلیلگران حزبی، تمام تاریخ ایران را در یک استبداد هزارگی صرف خلاصه می‌کنند. تاریخ سیاسی ایران یعنی استبداد مداوم و این خیالی جذاب است در کتب و درسی از سنت داشتن و انگاشتن آن همچون کاتب تشریح که گویی تحلیلگر در موقعیتی هم بود. بر آن ایستاده است. نیز به عنوان یک دلیل دیگر قابل اشاره است. نهایتاً در کتب انتزاعی و فلسفی از آزادی‌ها و حقوق نیز به عنوان دلیلی دیگر قابل درک است که حاکی از ناتوانی تحلیلگران حزبی در ایران از درک ماهیت محدوده تاریخی و خاص حقوق و آزادی‌هاست.

دو ویژگی اساسی ادبیات حزب
ادبیات حزبی در ایران بیشتر خصلتی منفی یا - باری دارد و فاقد وجه ایجابی است. حجم قابل توجهی از این ادبیات، به این اختصاص دارد که ملاحظه شود و ملی آن عبارتی تکراری، سخنی رانده شود و ملی آن عبارتی تکراری، باز هم تکرار شوند. عبارتی از این دست که نجره حزبی در ایران امری نوپست (که اصلاً چنین نیست) تجربه است. تمامی از حزب وجود ندارد (اما تجربه‌های طولانی وجود دارد). فقدان مایه‌ت و بی‌برنامگی احزاب فقدان رهبران حزبی است.

آن بخش از ادبیات حزبی هم که ماهیت مثبتی و مسوگواره ندارد، آکنده از امور موعود است. آرمان‌هایی که فقط در هم‌ان حالت دودواره و غیرملموس خود قابل درک هستند و فقط کلفی است کمترین کوشش در تعریف عملیاتی آنها صورت گیرد تا معلوم شود چقدر از اجرا و حتی از صورت‌روشن فاصله دارند. این ویژگی دوم ادبیات حزب را می‌توان در این دو سخی چکیده کرد که «تاخا اگر می‌شد چه می‌شد». ادبیات حزب در ایران یا مسوگواره است و از خصلت موانع غمناک است یا موعودگر است و در حسرت آرزوهای جزای می‌گذارد. همین دو ویژگی هیچ در واقع تمام آنچه که به عنوان دلایل ضرورت حزب در ایران آورده می‌شوند، ماهیتاً مفهومی موعودگرا و تللوژیک است. و نیروی تحرک خود را نشسته‌گونه از آینده می‌گیرد. همه آنها بی‌س که گمان می‌کنند تا محض در ایران موفقند. اگر اینک بنگرند در واقع با آرمان‌هایی درباره حزب موافقتند.

کم‌مایگی
در بسیاری از نوشته‌ها و تحلیل‌ها، نماند. وادگاه تحریب همان تشکل انگاشته می‌شود یعنی گله استدلال‌های به نفع حزب، همان استدلال‌ها به نفع هر نوع تشکل جسمی در سیاست است. این همه‌نگاری طنزآمیز، عمدتاً از سوی عناصری در شرون نظام که به حزب باور دارند اما دوران دلنشجویی خود در رشته‌های علوم اجتماعی و سیاست‌پاره خوبی سپری نکرده‌اند، صورت می‌گیرد.
از اینجاست که یک تفکیک مهم می‌رسیم: مشخصه تفکیک این دسته از منتقدین به حزب که از عناصر داخل نظام هستند، در موارد بسیار، سادگانگاری‌ها و ضعف دانش‌های نظری و تاریخی از حزب است. مگر اگر چه اینک کمتر چنین است ولی ناگفته‌های نزدیک تفاهت لیبندی آنان از حزب، گاه برآشوبنده بوده است. در مقابل، ویژگی تفاسیر روشنفکران و به اصطلاح دگراندیش‌ان از

حزب به لحاظ نظری پخته‌تر، اما از نظر عملی و برواقصی است. شاید تصورات آرمانی آنان از یک نظام حزبی تا حد رنگ ایرانی و تقاضای به خود نگیرد.
نگاه به غرب در کشور ما یا جنبه و تمایل عینی و اجرایی، سادگانگاری‌ها و جنبه و تمایل دهان‌پرکنی است یا جدی و اصولی است اما ذهنی و به دور از امکانات و شرایط عمل، پس نظریه حزب ایرانی، یعنی وراجی و بی‌مایگی.

حزب ایرانی، پخران در معنا
حزب قبل و بیشتر از هر چیز، واقعیتی ملی و فراگیر است و یک جامعیتی سیاسی وسیع و نماینده‌گی می‌کند. بنابراین نظریه حزب در ایران باید با نیروی درونی و سازگاری خود به واقعیتی استوار در جامعه ایرانی بدل شود یعنی بتواند بر وفق برنامه‌های خود زمینه‌های دیالوگ بین محله‌های و ناحیه‌های را پدید بیاورد. طبیعتاً تا آن زمینه ایجاد نشود، نتایج محدود خواهد بود. مردمی و حزبی - مردمی و سپس واقعیت مشارکت‌های حزبی گسترده نیز وجود نخواهد داشت.

ضرورت، عبارت از معناری و رابطه مفاد‌گرا یا توده‌ها و خلق یک دیالوگ مؤثر با آنان است. اما با وجود این احزاب ایرانی چگونه می‌خواهند از تباطؤ از گام یک یا توده‌ها بر فراز کنند؟ چگونه می‌خواهند در سطح محلی یا ملی به آنان انگیزشی اعطا کنند که حساس‌گری و فعالیت داشته و صرفاً بر عوامل و احساسات زودگذر

کلیات حزب در ایران یا سوگواره است و از عظمت موانع غمناک است یا موعودگر است و در حسرت آرزوهای دراز می‌گذارد

متکی نباشد؟
در واقع دو مشکل یا پرسش اساسی وجود دارد: اول، جهت و دوم، محتوا. پرسش اول آن است که جهت و محور رابطه احزاب ایرانی با توده‌ها و صاحبان آرا چه خواهد بود؟ فضای شهرروندی و اخلاقی؟ یا مسایل خرد اقتصادی و درخواست‌های محلی و محدود؟ تحقق هر یک از این دو یا آمیزش‌های از این دو، هم نیروی فراوان و هم تفکر قدرتمندی می‌خواهد که تازه نباید به قربانی اولویت‌های دیگر برونده یعنی تماماً باید در خدمت آینده گسترش حزب باشند. تحقق این امر در جامعه ایرانی چگونه ممکن است؟ روشن است تصور «کار بشود» حالی خواهد بود که جای واقعیت‌ها را نمی‌گیرد. آینده گسترش ملی حزب با همه زیبایی و جذابیت خود به محض آنکه بخواهد به طور جدی مدنظر قرار بگیرد، به قربانی اولویت مسائل خرد و جزئی، معمولی و غیر جذابی (در قیاس با ایده حزب) می‌رود که در سطح ملی جاری‌شد و همه اینها «پروسته» علیه ظهور آرمان‌هایی همچون رهبر حرفه‌ای حزبی، انسان حزبی، تفکر خالصاً حزبی، عمل حزبی و غیره عمل می‌کنند.

مسئله اما از این هم فراتر می‌رود و به طرح پرسشی درباره محتوا یا ماهیت حزب در ایران راه می‌برد. مسئله اصلی، نه حزب در ایران، دلیل وجودش، یا سبک و سبک‌فلسفه حزب است. فلسفه‌ای که از دلایل زینت‌شده و تجریدی‌اشی آن بگوید نه از اهداف و آرمان‌ها درباره آنان آرمان‌هایی برای تعزیه دلیلی برای حزب نیست و این است بحرانی که هم اکنون در کشور ما جاری است. پخران، دلیل بودن احزاب در زمینه کنونی است. حزبی‌پسندی نماینده چه چیز می‌خواهد باشد؟ نماینده چه چیزی می‌تواند باشد؟ یک طبقه اجتماعی که به نفع خود آگاهی یافته است؟ نمایندگی یک خاندان بانفوذ؟ یک تفکر اقتصادی شامل برخی اولویت‌های کلان؟ تحقق یک فلسفه

سیاسی؟ اصلاً دلایل تشکیل حزب در ایران چیست؟ کدام نفع مشترک در سلب کدام درخواست عمومیت یافته؟ شاید هیچ احتمالاً فقط تصویری از منافع بزرگ، در خصوص نزدیکی به قدرت در آینده، نیروی اصلی خلق احزاب در ایران است. گویی سیدنی و وزین به یک واقعیت تدریجاً تکوینی یافته در اروپا که هنگامی که به ما رسیده، تبدیل به نظریه شد. فرد ممکن است به یاد سخن راسل بیفتد که می‌گفت: ایندلیژیم مسا زاده ناکالی و امید نو است.

در مجموع، می‌توان پذیرفت که جناح سیاسی یا احزاب نیم بند در کشور ما ممکن است تکامل سیاسی و سازمان عقلانی بیابند. ممکن است که خصلت خانوادگی، جنرالیتهای (همشهری‌گری) و دورمای یا محفلی سیاست ایران، اصلاحاتی به خود ببندد، فساد کمتری داشته باشد، عقلانی‌تر شود و محدودیت یابد. اما غیر ممکن است که سیاست در ایران در راستای تصویری از یک سیاست عقلانی (مدرنی)، موعود آید. تللوژیک، غیرزیست شده و غیربومی، تماماً دگرگونه شود.

تقدیس سیاست پاره پاره
عشق به حزب در ایران، عشق به سیاست پاره پاره (گسته) است. حال آنکه فقط ظاهر سیاست، پاره‌پاره‌گی و باطن آن یکپارچگی و تفاهم است. سیاست (Politics) مبادلات تفاهم‌آمیز و مهارت‌مندانه است.

سیاست هر میزان ملت‌پسند و مجادله‌گرا باشد، بنیادهای وثیق تجربه شده و رو به‌های حاکی از توافق متکی است. اما شیفتگان حزب، هیچ بنیاد پخته‌ای از جنبه‌های عملگرایی در سیاست ندارند و به سختی می‌توان کتاب یا حتی مقاله‌ای از یک حزب‌پسند ایرانی پیدا کرد که سیاست حزبی را فقط در وجه گسته آن طرح نکرده باشد. شاید بتوان گفت که در سطح خیلی کلی، ایرانیان با حقیقت پاره پاره (صراط‌های مستقیم) اصولاً مشکل دارند و از این رو با سیاست پاره پاره نیز، آن گونه که هم‌گرا می‌شود، چند حزبی مال لاتین در اروپا نمایندگان آن هستند، مشکل دارند. سیاست پاره پاره می‌خواهد از گوناگونی به وحدت برسد. اما جهان ایرانی همواره از ناحیه وحدت خود گوناگونی‌هایش را معنادار و قابل درک می‌کرده است. جهان ایرانی از موضع اتحاد خود، گوناگونی‌هایش را به نمایش می‌گذاشته است.

پروانیان؛ ملت و واقع
نظریه حزب می‌خواهد کلیت سیاست و جملعه ایران را در دست خود بگیرد. این نظریه، جسورانه می‌خواهد یا توده‌های ایرانی تماس برقرار کند و سپس مذاکره یا افتخار و تعویب آنان بپردازد. اما ارتباط از گام یک تشکیلات حزبی یا توده‌های ایرانی چطور ممکن می‌شود در حالی که حسب درس‌های تاریخ، یک فرهنگ یا ملت، رهبران درجه دوم را پس می‌زند و فقط حاضر به دیالوگ یا رهبر بزرگ است. هر واقع صحبت، کمتر بر سر اهمیت چیزهایی است که باید موضوع تماس و دیالوگ با مردم واقع شود. صحبت بیشتر بر سر احزاب است. است که گمان می‌کنند این صلاحیت را دارند که ملت ایران را در تملک خود مورد خطاب قرار دهند.

در نهایت، به خود تجربه حزبی در ایران متأخر یا ایران پس از انقلاب اسلامی، صورت نمایان از اهدافی برای تغییر هزارگی سیاست و بلکه فرهنگ ایران است. در این گونه مواقع، محافظه‌کاران اماندند به ما تذکر بدهند که

اغلب ایده‌ها به دلیل شکوه و اهمیت‌شان ناشدنی هستند. سنگ بزرگ علامت نزدن است. نظام حزبی به طور کلی و آن گونه که پذیرفته شده است، حکایتگر اقتدات سیاسی گسترده است. اما ۱- کم‌مایگی (متاثر از منافع زینتی یا زودگذر) ۲- جزئی (دلاری) خصلت بارز ناحیه‌ای یا بخشی، ۳- مبتنی بر فردیت خودانگاری (گست) ۴- رهبر بزرگ و انگا بر رهبران حزبی متوسط) و ۵- نسبی و متواضع (از جمله در دست‌ترسی به ارزش‌های مطلوب) است. در حالی که تاریخ ایران کلاماً به عکس، لحظاتی واقع (یا به قول ریکور، لحظاتی بیناکنار در تاریخ یک ملت) را به ذهن متبادر می‌کند.

نتیجه
حزب آرزوی دور و بنیادین بر هزینه و نامقول است. مناسبانه از آن سو ما چیزی از یک سیاست ایرانی نظام‌مند هم نمی‌دانیم. چیزی که مربوط به دانش عملی و مهارت باشد نه تاملات صرف. برای رهایی از این مشکل بزرگ باید خود را در قید یک پارادایم اروپایی خلاص کنیم. ما «حزب» تاریخ خود و شرایط تاریخی خاص خود زندگی می‌کنیم نه «حزب» روی آن. ما انسان‌ها اغلب اعتقاد بزرگ نیستیم که بتوانیم خارج از تاریخ خود بیندیشیم. بر خلاف آنچه نظریات باشند، الهام می‌کنند. کلان‌بردارای‌های انتزاعی بیانی از شیفتگی‌های نامقول و عاطفی هستند. لول باید عمل کرد، یعنی ابتدا باید متعهد به اجابت نیازهای فوری‌تر و نزدیک‌تر خود بود و سپس بر چنین عملی، یعنی عمل‌های جزئی و معطوف به حل مشکل، استمرار ورزید. بعد از آن است که می‌توانیم به پشت سر خود نگریند و به حاصل عمل‌ها و طراحی‌های محدود و مؤثر نظاره کرده و آنها را مفهوم‌بندی کنیم. نظریه بعد از عمل است که ما در سیاست کشور خود به آن نیاز مندیم. بدین سان خلق می‌شود. برعکس، دانش برخی نظریه‌های مقدم بر تجربه، دانش دانش است. این گونه نظریه‌ها دانشی نیستند. ابزار فکشی هستند، شروعی برای دانش آندوزی‌مند.

این است دلیل آنکه چرا نظریه‌ها و تصورات موجود درباره حزب، دانشی درباره امکانات نظام‌گرا می‌تواند در سیاست ایران در اختیار نمی‌نهد. این است دلیل آنکه چگونه ما از حزب ایران یا شکل نظام یافته سیاست ایرانی هنوز هیچ نمی‌دانیم (دانشی معطوف به عمل نداریم). بنابراین تا ساختن بیانی و شکل‌گیری یک سیاست منظم و نهادینه ایرانی، ما هم می‌توانیم و هم باید صبر کنیم. ضرورتی ندارد که برای مشاهده صورت یک سیاست ایرانی نهادمند تعجیل کنیم. چه اینکه ارزش‌هایی همچون آزادی، اجتماعات، حریم قانونی و تضمین شده برای افراد، حقوق مدنی غیر قابل نقض و آزادی فعالیت‌های سیاسی برای گروه‌ها و مجامع، به تصریح برنارد کرپسکه بدون حزب هم می‌توانند وجود داشته باشند بدون تعزیه حتی می‌توانند تعمیق هم بیابند. آنچه که در این زمان مهم است، حفظ و تقویت یک فردیت سرزنده و اصل تملک است که تقدیمی انقلاب اسلامی ۵۷ به ماست و ما باید مؤثرتر شدن و تقاضای تر شدن همان را تعقیب کنیم. به دلایل مختلف ما استند حزب نمی‌سیم، اما مستعد تکامل یافتن چنین فردیتی هستیم. برای آنکه این فردیت سرزنده به نهادینگی و ساختن بیانی برسد، همه چیز از شناسایی فردیت اصولی ایرانیان و تکریم امکانات این فردیت آغاز می‌شود.